

عمل‌گرایی در سیاست خارجی و گسترش روابط اقتصادی ایران و چین (۱۹۷۹-۱۹۹۹)

محمدعلی شیرخانی*

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

اکبر مهدی‌زاده

دانش آموخته دوره دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۱۳ - تاریخ تصویب: ۸۶/۱۱/۱۳)

چکیده:

مقاله حاضر به بررسی علل گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی ایران و چین در فاصله زمانی ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۹ می‌پردازد. استدلال اصلی مطرح شده آن است که گسترش روابط دو کشور در نتیجه اتخاذ خط مشی‌های عمل‌گرایانه و واقع‌بینانه توسط دولت‌مردان تهران و پکن است. به ویژه سیاست اصلاحات و نوسازی «دنگ شیائوپینگ» در دهه ۱۹۷۰ نقشی مهم در افزایش مبادلات اقتصادی دوجانبه داشته است. عمل‌گرایی در سیاست خارجی باعث شده است تا دو کشور با وجود ایدئولوژی و نظام‌های سیاسی کاملاً متفاوت به همدیگر نزدیک شده و با وجود مخالفت ایالات متحده به گسترش همکاری‌های فی‌مابین در زمینه‌های مختلف مبادرت ورزند.

واژگان کلیدی:

ایران - چین - سیاست خارجی - عمل‌گرایی - واقع‌گرایی - نواقح‌گرایی - روابط اقتصادی

مقدمه

هدف از نگارش این مقاله، آزمون این فرضیه است که گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی دو کشور ایران و چین در نتیجه عمل‌گرایی در سیاست خارجی آنها صورت گرفته است. منافع اقتصادی متقابل، الزامات نوسازی و توسعه، جلب حمایت چین به عنوان ابرقدرتی در حال ظهور و عضو دائم شورای امنیت با حق وتو، اهمیت این کشور در تأمین نیازهای تسلیحاتی جمهوری اسلامی ایران، و از طرفی نیاز روز افزون اقتصاد پویای چین به منابع انرژی و بازار ایران برای صدور محصولات خود و به‌ویژه تغییر راهبرد سوسیالیستی اقتصاد خوداتکایی دوران مائو به سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی از زمان حکومت دنگ شیائوپینگ، دولتمردان دو کشور را به تنظیم خط‌مشی‌هایی واقع‌بینانه در روابط دوجانبه سوق داده است. در نتیجه، علی‌رغم وجود تعارض‌های بنیادین ایدئولوژی‌های حاکم و ساختار نظام‌های سیاسی دو کشور، روابط تهران و پکن، پس از وقفه‌ای کوتاه در حال گسترش بوده است.

مبانی نظری سیاست خارجی چین

تاملی در تصمیمات سیاست خارجی چین در دوران پس از مائو نشان می‌دهد که مناسب‌ترین چارچوب نظری برای تبیین متغیرهای موثر در سیاست خارجی پکن در قبال منطقه خاورمیانه و به ویژه ایران، نظریه نواقع‌گرایی و اندیشه‌های «کنث والتز» (Kenneth Waltz) می‌باشد. به نظر والتز، درک و فهم ساختار بین‌الملل این امکان را برای ما فراهم می‌آورد تا الگوی رفتار دولت‌ها و علل اقدامات آنها را تبیین کنیم چرا که دولت‌ها منافع و استراتژی‌های خود را بر مبنای محاسبه جایگاه خود در نظام بین‌الملل تعیین می‌کنند. از آنجا که نظام بین‌الملل بر مبنای اصل آنارشی استوار است، آنچه در سیاست بین‌الملل حائز اهمیت است، تفاوت دولت‌های ملی از نظر میزان برخورداری از قدرت و توانایی‌های گوناگون می‌باشد. دولت‌های کوچک و بزرگ بر مبنای تفاوت کارکردها و ویژگی‌هایشان از هم متمایز نمی‌شوند، بلکه به واسطه تفاوت توانایی و قدرتشان از هم شناخته می‌شوند.

به نظر والتز، ساختار نظام بین‌الملل شکل‌دهنده سیاست بین‌الملل بوده و خود را بر دولت‌ها تحمیل می‌نماید. ساختار نظام بین‌الملل نه تنها بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه از طریق تحمیل محدودیت‌هایی بر دولت‌ها، به مناسبات بین‌المللی شکل می‌دهد. بنابراین، تغییر در رفتار دولت‌ها و همچنین الگوهای رفتار بین‌المللی در نتیجه تغییر ساختار نظام بین‌الملل امری حتمی است. بدین ترتیب، بازیگران کمتر اهمیت دارند زیرا ساختار آنها را وادار می‌کند تا اقداماتشان را با روش‌های از قبل تعیین شده انجام دهند.

والتز مفهوم منافع ملی را نیز در دیدگاهش مورد توجه قرار می‌دهد و بر این باور است که هر دولتی طرح‌هایی برای تأمین بهتر منافعش دارد. منافع ملی راهنمای سیاست خارجی است. طبق دیدگاه او، منافع ملی همانند راهنمای خودکاری است که تعیین می‌کند رهبران دولت‌ها چه موقع و به کدام سو بایستی حرکت کنند. همچنین والتز این نکته را مطرح می‌کند که قدرت‌های بزرگ بایستی مدیریت نظام بین‌المللی را برعهده گیرند. از آنجا که قدرت‌های بزرگ سود بیشتری از نظام بین‌المللی می‌برند، لذا نه تنها مدیریت نظام یادشده بر آنها لازم است بلکه ارزشمند نیز می‌باشد (Waltz, 1979).

نوواقع‌گرایی مفروضات اساسی واقع‌گرایی را در این خصوص که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌المللی و سیاست جهانی هستند و نیز این فرض را که دغدغه اصلی دولت‌ها حفظ بقاست می‌پذیرد و البته در جامعه بین‌المللی آنارشیک نیل به همکاری را غیر ممکن نمی‌داند. دولت‌ها به منظور افزایش و ارتقای قابلیت‌ها و توانائی‌هایشان با همدیگر همکاری می‌کنند. مطابق استدلال نوواقع‌گرایان، دولت‌ها همانطوری که در بعد ملی با افزایش توانائی‌های اقتصادی، قدرت نظامی و بکارگیری استراتژی هوشمند در دست‌یابی به اهدافشان تلاش می‌کنند در بعد خارجی نیز با تقویت و توسعه اتحادیه خود و تضعیف اتحادیه‌های مخالف منافع ملی را پی می‌گیرند.

اگرچه نوواقع‌گرایان مفروضات و ایده‌های واقع‌گرایان درباره قدرت را نیز می‌پذیرند اما مفهوم قدرت صرفاً بر حسب قدرت نظامی تعریف نمی‌شود. برای نوواقع‌گرایان قدرت طیفی متنوع از توانائی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک را در برمی‌گیرد. در واقع، آنها مفهوم «قدرت مرکب» را مطرح می‌کنند که دولت‌ها برای تأمین منافع ملی‌شان و نیز جهت دستیابی به جایگاه یک قدرت و بازیگر مهم در صحنه سیاست بین‌الملل باید دارا باشند. به طور خلاصه، منافع ملی یک دولت در نظام بین‌الملل آنارشیک از طریق حفظ بقا از طریق افزایش توانان توانائی‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی برای متوازن ساختن قدرت خود در مقابل سایر دولت‌ها ممکن می‌گردد (جکسون، ۱۳۸۳، ص ۷۴).

در همین راستا رهبری چین در چارچوب مفروضات و ایده‌های نوواقع‌گرایان عمل کرده و حداکثر تلاش خود را به کار بسته است تا در نظام بین‌المللی توانائی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را افزایش دهد. برعکس دوران زمامداری مائو، که دولتمردان پکن صرفاً قدرت نظامی را نیروی تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل می‌دانستند از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد به تدریج درک و برداشت خود را از قدرت به مفهوم نوواقع‌گرایانه سوق داده است. دولتمردان پکن ضمن اولویت دادن به تأمین امنیت ملی کشورشان سعی کرده‌اند با اتخاذ خط مشی‌های

داخلی و خارجی مناسب، قدرت ملی چین را در همه حوزه ها افزایش دهند (Yahuda, 1983, p. 24). این مطالب با بررسی برنامه نوسازی و اصلاحات چین به خوبی حمایت می شوند.

عملگرایی و سیاست اصلاحات در چین

یکی از هدف های مهم جمهوری خلق چین از زمان تاسیس (۱۹۴۹)، نیل به نوسازی و توسعه کشور بوده است: همه رهبران چین در قرن بیستم بر این باور بوده اند که برای برخورداری کشورشان از امنیت و استقلال و کسب وجهه در جامعه بین المللی، دست یابی به توسعه و نوسازی ضروری می باشد (Barnett, 1974, pp. 11-17). با وجود اجماع نظر نخبگان سیاسی، درباره روش های نیل به این هدف در بین آنها اختلاف نظر وجود داشته است (Freymond, 1974, p. 32). به همین دلیل؛ الگو و روشی که در دوره مائو برای توسعه و نوسازی چین به کار بسته شد با الگو و روش «دنگ شیائوپینگ» تفاوت های اساسی داشت. در دوران مائو، چین راهبرد توسعه اقتصادی سوسیالیستی را که به طور اساسی مبتنی بر خود اتکایی بود در پیش گرفت. طی این مدت، تخصیص منابع برای بخش های کلیدی اقتصاد با مدیریت دولت و از طریق نظارت اداری انجام می شد (Hao, 1989). اما از اواخر دهه هفتاد، رهبران چین تشخیص دادند اولاً، بدون برخورداری از قدرت اقتصادی و تکنولوژی قوی، امکان برخورداری از توان دفاعی قوی و امنیت نیز وجود نخواهد داشت (دربی شر، ۱۳۶۸، صص ۱۲۸-۱۰۱). دوم اینکه روش های سنتی مدیریت اقتصاد فاقد کارایی بوده و اتخاذ سیاست های نوین ضروری می باشد. از اینرو، چین در عین ابقای چارچوب کلی نظام مالکیت گذشته، سیاست گشودن درها به روی کشورهای دیگر را اتخاذ و اصلاح ساختار اقتصاد داخلی را آغاز کرد. در این راستا، به تدریج برنامه ریزی دستوری رها و نقش ارشادی دولت بیشتر شد و به نیروهای بازار و بخش غیردولتی امکان دخالت بیشتر در عرصه اقتصادی داده شد.

مرحله نوین در روند نوسازی چین با اصلاحات دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۸ شروع شد و رهبران پکن برای مدرنیزه کردن کشور، توسعه اقتصادی را به عنوان هدف اصلی خود انتخاب کردند. دولت دنگ برای نیل به این هدف سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی داخلی را به مورد اجرا گذاشت. او و همکارانش بر این باور بودند که موفقیت برنامه نوسازی چین مستلزم برقراری پیوندهای مناسب با جامعه بین المللی و دسترسی به علوم و تکنولوژی پیشرفته، سرمایه خارجی، دانش روز بشری و مدیریت مدرن می باشد (Yahuda, op. cit, p. 314). در اتخاذ سیاست درهای باز توسط دولت دنگ شیائوپینگ ترکیبی از فشارها و عوامل سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک نقش داشتند. به لحاظ اقتصادی، و نیز حوادث و بلاهای طبیعی، در اواسط دهه ۱۹۷۰، اقتصاد چین در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود. از نظر سیاسی،

کشور تازه از هرج و مرج انقلاب فرهنگی رهایی یافته بود و به دلیل نزاع‌های سیاسی داخلی نارضایتی گسترده در بین مردم موج می‌زد. از نظر ایدئولوژیک نیز این احساس عمومی وجود داشت که سوسیالیسم نتوانسته است چین را به پیشرفتی اساسی سوق دهد و این کشور از ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و حتی تایوان عقب افتاده است. از این‌رو، مشروعیت حزب کمونیست چین و ایدئولوژی آن نیز زیر سوال رفته بود (Wang, 1999, p.210).

در چنین شرایطی، رهبران پکن به این نتیجه رسیدند که برای بازسازی روحیه مردم چین، و نیز جهت تحقق بخشیدن به آرزوی دیرینه مردم چین برای نیل به پیشرفت اقتصادی باید آلت‌رناتیو جدید و برنامه‌ای نوین را ارائه کنند. این آلت‌رناتیو جدید همان برنامه نوسازی چهارگانه دنگ شیائوپینگ (نوسازی کشاورزی، صنعت، دفاع ملی، علوم و تکنولوژی) بود که با هدف بنا نهادن سوسیالیسمی با خصوصیات چینی اجرا شد. در همین راستا به لحاظ سیاسی، در بعد ملی، حکومت پکن تلاش کرد با اعطای برخی آزادی‌ها و جبران بعضی از اشتباهات سیاسی گذشته، مردم را برای حمایت از برنامه نوسازی بسیج نماید. در حوزه بین‌المللی چین سیاست خارجی مصالحه‌جویانه و تعامل سازنده با همه کشورها را در پیش گرفت.

از نظر اقتصادی حکومت پکن، نوسازی را به هدف اصلی سیاست خارجی و داخلی چین تبدیل کرد. با توجه به این که نیازهای عمده توسعه‌ای چین یعنی سرمایه، تکنولوژی و دانش فنی عمدتاً در غرب متمرکز بود برقراری روابط با کشورهای سرمایه‌داری غرب اهمیت ویژه‌ای یافت. دولت دنگ شیائوپینگ بر این باور بود که توسعه اقتصادی در روابط با جهان خارج و در شرایط صلح و ثبات تحقق خواهد یافت. به عبارتی، چینی‌ها هم این دیدگاه را پذیرفتند که توسعه‌یافتگی و برقراری امنیت و ثبات بین‌المللی تفکیک‌ناپذیرند، و موفقیت برنامه نوسازی مستلزم ادغام اقتصاد چین در نظام اقتصاد جهانی و کسب سرمایه و تکنولوژی از خارج می‌باشد (Robinson, 1995, pp.47-69).

حکومت چین در راستای تحقق بخشیدن به این اهداف اولاً، روابط اقتصادی خود با سایر کشورها را به صورتی اساسی گسترش داده است. در نتیجه، تجارت خارجی چین با سرعت رشد کرده است. ثانیاً، حکومت پکن، شرکت‌های بین‌المللی را به سرمایه‌گذاری مستقیم در چین و شرکت‌های چینی را به سرمایه‌گذاری در خارج تشویق کرده است. در این راستا، نظام اداری تجارت خارجی نیز اصلاح شده و قوانین مناسب‌تری وضع شده‌اند. قابل ذکر است که بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۶، تقریباً ۱۷۶ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در چین صورت گرفت. بین سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷، چین دومین میزبان بزرگ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا محسوب می‌شد (معصومی فر، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴).

حکومت پکن به منظور دست یابی به منافع اقتصادی بلند مدت، رویکردی مشارکتی و همکاری جویانه در قبال نظام اقتصاد جهانی اتخاذ کرده است. در سال ۱۹۸۰ چین به «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» پیوست و در سال ۱۹۸۶، به طور رسمی خواهان عضویت در «گات» شد. در همان سال، این کشور به عضویت «بانک آسیایی توسعه» درآمد. به عبارتی با شتاب گرفتن برنامه نوسازی چین، عضویت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی نیز سرعت یافته است. تا سال ۱۹۸۹ چین به عضویت ۳۷ سازمان بین‌الدولی و ۶۷۷ سازمان غیر دولتی درآمده بود (Hao, Op.cit, p.59). دیدگاه چین درباره سازمان ملل نیز متحول شده است. در گذشته، دولتمردان پکن به این سازمان به عنوان آلت دست و در خدمت منافع ابرقدرتها نگاه می‌کردند اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد بر اهمیت این سازمان برای برقراری صلح تاکید کرده و همواره خواهان تقویت نقش آن در حل و فصل مسایل بین‌المللی بوده‌اند.

یکی دیگر از پیامدهای سیاست اصلاحات و نوسازی در چین که بر روابط و تعاملات خارجی این کشور نیز تأثیراتی عمیق داشت، تغییر دیدگاه پکن درباره تقسیم کار بین‌المللی بود. پیش از سال ۱۹۷۸، چین معتقد بود که تقسیم کار بین‌المللی به زیان کشورهای دارای برنامه‌ریزی متمرکز می‌باشد و تاکید داشت که تقسیم کار در سطح جهان به مبادله ای نابرابر میان چین و کشورهای توسعه یافته منجر خواهد شد. یعنی چین و کشورهای در حال توسعه چاره ای جز تولید و صدور محصولات کشاورزی و مواد اولیه و واردات کالاهای ساخته شده نخواهند داشت. با چنین طرز تفکری، نقش تجارت خارجی در برنامه‌ریزی اقتصادی چین کم رنگ و حاشیه‌ای بود. رژیم تجارت چین کاملاً بر مبنای سیاست «جایگزینی واردات» و بر علیه سیاست «توسعه صادرات» قرار داشت (Bin Huwaidin, 2002, p.36).

اما پس از آغاز اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز، توسعه صادرات به عنصری محوری در برنامه نوسازی چین تبدیل شد. دولتمردان به تدریج دریافته‌اند که چین برای تبدیل شدن به یک کشور صنعتی ناگزیر از مشارکت فعال در تجارت جهانی است. اگرچه با توجه به تجربیات ناخوشایند آنها از استعمار بیگانگان در گذشته، حکومت پکن نسبت به هر گونه مراوده و رابطه‌ای با کشورهای دیگر (به‌ویژه قدرت‌های خارجی) حساسیت شدید نشان می‌داد. اما از آنجا که برنامه نوسازی و سیاست اصلاحات دنگ شیائوپینگ بر سرمایه‌گذاری، تجارت، انتقال تکنولوژی و مبادلات علمی تاکید ویژه‌ای داشت بر منافع متقابل تاکید می‌شود و وابستگی متقابل به عنوان فرآیندی گریزناپذیر تلقی می‌گردد. بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۶، متوسط رشد سالیانه تجارت خارجی (صادرات و واردات) چین به ۱۵/۸ درصد رسید (معصومی‌فر، همان، ص ۱۸۴).

چین در چارچوب سیاست درهای باز از منابع مالی و امکانات سایر کشورها نهایت بهره‌برداری را کرده است. دنگ شیائوپینگ از سرمایه‌گذاران خارجی و چینی‌های ماورای بحار برای انجام فعالیت‌های اقتصادی در کشور دعوت به عمل آورد. عمده این تلاش‌ها با بهره‌گیری از پیوندهای دوستانه با ایالات متحده، ژاپن و اروپای غربی صورت گرفت. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که موفقیت‌های اقتصادی چین بیش از هر چیز مدیون سیاست درهای باز و جذب سرمایه‌های خارجی بوده است (Bin Huwaidin, *op.cit.*p.37). در حال حاضر، حدود ۴۰۰ شرکت از مجموع ۵۰۰ شرکت چند ملیتی بزرگ جهان در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند. حجم واردات و صادرات این شرکت‌ها که با سرمایه‌گذاری‌های خارجی تشکیل شده‌اند، ۵۰ درصد از کل صادرات و واردات چین را تشکیل می‌دهند. بر اساس آمار موجود، تا پایان سال ۲۰۰۰ چین از ۳۴۸/۶ میلیارد دلار سرمایه خارجی بهره‌مند شده است (معصومی‌فر، همان، ص ۲۱۵). جاری شدن سرمایه‌های خارجی به درون کشور، تکنولوژی و دانش فنی را نیز با خود به ارمغان آورده و در توسعه اقتصادی چین نقش اساسی ایفا کرده است.

نقش چین در اقتصاد جهانی به شدت افزایش یافته است (لاردی، ۱۳۷۴). در حالی که در اواخر دهه ۷۰ میلادی میزان واردات و صادرات یا «گردش تجاری» آن در ۱۹۷۷ کمتر از ۱۵ میلیارد بود و از نظر صادرات، در جایگاه سی ام جهان قرار داشت و سهم چین از تجارت جهانی در ۱۹۷۷ فقط ۰/۶ درصد بود و این کشور به ندرت در بازارهای جهانی سرمایه حضور می‌یافت. اما در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ سیاست درهای باز همه چیز را تغییر داد. در سال ۱۹۹۲، حجم تجارت خارجی چین از مرز ۱۶۵ میلیارد دلار گذشت و در سال ۲۰۰۲ به بیش از ۶۲۰ میلیارد دلار رسید. چین توانست در میان کشورهای جهان رتبه نهم را از نظر تجارت کسب کند. همچنین میزان ذخایر ارزی چین که در آغاز اصلاحات در سال ۱۹۷۸ رقمی ناچیز بود در سال ۲۰۰۲ به ۳۱۶ میلیارد دلار رسید و این کشور از حیث میزان ذخایر ارزی جایگاه دوم دنیا پس از ژاپن قرار گرفت. چین یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دریافت‌کننده وام و کمک‌های اقتصادی از نهادها و بازارهای بین‌المللی سرمایه و نیز بزرگ‌ترین جذب‌کننده سرمایه‌گذاری خارجی در میان کشورهای در حال توسعه بوده است (معصومی‌فر، پیشین، صص ۲۲۷ و ۲۲۸). مجموعه این تحولات سرعت ادغام چین در اقتصاد جهانی را نیز افزایش داده و پیوندهای اقتصادی این کشور با جوامع غربی، به ویژه ایالات متحده را تقویت کرده است. در حالی که در دهه ۱۹۷۰ حجم تجارت بین چین و ایالات متحده تقریباً صفر بود. در سال ۲۰۰۰، حجم تجارت دو کشور به ۱۱۶ میلیارد دلار رسید (Schaller, 2002, p.210).

برای موفقیت و پیشبرد برنامه نوسازی چین، علاوه بر شرایط مساعد داخلی، باید شرایط خارجی نیز فراهم می‌شد و متناسب با اهداف سیاست درهای باز و نوسازی در رفتار سیاست خارجی چین تغییرات ایجاد می‌گردید. بنابراین، مقامات پکن باید بر مبنای اصولی جدید روابط خارجی خود را تنظیم می‌کردند. بدین ترتیب، اجرای بسیاری از ایده‌ها و اصول مائو تا زمان نامشخصی به تعویق افتاد و به جای فرمول «حل و فصل جنگ با جنگ» مائو، فرمول «حل و فصل جنگ با روش‌های مسالمت‌آمیز» دنگ شیائوپینگ جایگزین شد (Hao, op.cit, p.67). در همین راستا در سال ۱۹۸۲، حکومت پکن «سیاست خارجی مستقل» خود را اعلام کرد که یکی از اهداف اساسی آن ایجاد یک محیط جهانی مطلوب برای پیشبرد برنامه نوسازی و اصلاحات چین بود. در این راستا، دولت چین تلاش کرد با هر دو ابرقدرت و سایر کشورها روابطی متوازن و عمل‌گرایانه برقرار نماید. بهبود روابط پکن با مسکو و واشنگتن در دهه ۱۹۸۰ این امکان را برای چین فراهم آورد تا هم به تکنولوژی، سرمایه و بازارهای غرب دسترسی پیدا کند و هم با کاهش هزینه‌های دفاعی خود، منابع مازاد را برای پیشبرد توسعه اقتصادی به کار گیرد.

در واقع، تحول مهمی که در سیاست خارجی چین اتفاق افتاده بود، جابه‌جایی اولویت‌های این کشور بود. در دوران مائو، نخستین و مهم‌ترین عاملی که به خط مشی‌های خارجی چین شکل می‌داد، اهداف ایدئولوژیک-استراتژیک بود. بعد از آن و در مرتبه‌ای پایین‌تر، اهداف و نیازهای اقتصادی قرار داشتند. اما در دوره دنگ شیائوپینگ، الزامات نوسازی و توسعه اقتصادی به عاملی تعیین‌کننده در سیاست‌گذاری خارجی چین تبدیل شده و نقش عوامل ایدئولوژیک تا حد زیادی کاهش یافت. به عبارتی، برعکس گذشته که اقتصاد در خدمت سیاست قرار داشت، در دوران جدید، سیاست خارجی چین در خدمت برنامه نوسازی و توسعه قرار گرفته است (Faust, 1995, pp.71-75). اصول پنج‌گانه همزیستی مسالمت‌آمیز^۱ جای استراتژی انقلاب جهانی و مبارزه مسلحانه عصر مائو را گرفته است. دنگ و رهبران بعد از او از این اصول به عنوان اصول راهنمای سیاست خارجی چین و حتی مبنایی برای برقراری یک نظم نوین سیاسی و اقتصادی در دنیا یاد کرده‌اند. سیاست‌گذاری خارجی چین نیز از حالت شخصی، رادیکال و ایدئولوژیک فاصله گرفته و عقلانیت و محاسبه‌گری بر آن حاکم شده است. منافع ملی چین دقیق‌تر تعریف می‌شوند و اهداف سیاست خارجی با واقع‌بینی و انعطاف بیشتر پیگیری می‌شوند. مقامات پکن برای پیشبرد برنامه نوسازی و توسعه کشورشان

^۱. احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر، برابری و منافع متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز.

روابطی پراگماتیک با قدرت‌های بزرگ، به ویژه ایالات متحده، برقرار کرده‌اند. به نظر می‌رسد چینی‌ها این نکته را پذیرفته‌اند که نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای تعیین‌کننده می‌باشد. از این رو، آنها از مدخل روابط باثبات و واقع‌گرایانه با غرب و به ویژه ایالات متحده، تامین پیش‌نیازهای اقتصادی و سیاسی اصلاحات و در نهایت حفظ و ارتقای جایگاه خود در دنیا را جستجو می‌کنند.

مناسبات چین با جهان سوم نیز دچار تحولات ژرفی شده است. برعکس گذشته که مسائل و معضلات جهان سوم به پیامدهای مخرب استعمار یا اثرات شوم نظام سرمایه‌داری نسبت داده می‌شد، امروزه بیشتر بر نقش سوء مدیریت در خود کشورهای جهان سوم و استفاده نادرست آنها از الگوهای خارجی توسعه در ایجاد مشکلات مزبور تاکید می‌شود. در حالی که رویکردهای سابق چین در قبال جهان سوم بر اصول و اهداف ایدئولوژیک (مثلاً رویکرد انقلابی دهه ۱۹۶۰) یا استراتژیک (نظیر استراتژی جبهه متحد دهه ۱۹۷۰) مبتنی بودند، رویکرد نوین این کشور به شدت اقتصاد محور می‌باشد (Craig, 1986). در این راستا، این کشور ضمن کمرنگ کردن نقش ایدئولوژی در مناسباتش با کشورهای جهان سوم و کاهش حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های انقلابی، به گسترش روابط با دولت‌های جهان سوم پرداخته است. به علاوه پکن ضمن کاهش دادن کمک‌های اقتصادی به کشورهای در حال توسعه بیشتر بر گسترش روابط تجاری با این کشورها تاکید می‌کند. در نتیجه در حال حاضر، عمده مبادلات اقتصادی چین و کشورهای در حال توسعه بر مبنای روش‌های متعارف و شرایط تجاری دقیق و محاسبه‌گرایانه صورت می‌گیرد. چین حتی در مراودات خود با بسیاری از کشورهای در حال توسعه از مزاد تجاری برخوردار است. قابل ذکر است که مقامات پکن در توجیه سیاست جدید خود همواره بر این نکته تاکید کرده‌اند که باید بین اهداف بلندمدت جهان سوم و نیازهای فوری آن تمایز قایل شد. اگرچه به لحاظ نظری، چین هنوز معتقد است که ایجاد تحول در نهادها و ترتیبات مالی و تجاری بین‌المللی برای توسعه‌یافتگی جهان سوم ضروری می‌باشد. با این حال، درباره تدابیر و راهکارها استدلال می‌کنند که کشورهای جهان سوم به جای طرد نظام کنونی باید شیوه بهره‌برداری و منتفع شدن از آن را بیاموزند و از این طریق به توسعه یا فتگی خود شتاب دهند و برای جبران عقب‌ماندگی‌ها به ثبات و آرامش بیشتر از بی‌نظمی و آشوب نیاز دارند حتی اگر این مطلب به معنای استمرار حیات نظام ناعادلانه کنونی برای مدت زمانی خاص باشد (Hao, Op.cit, pp. 240-245).

تحول در روابط اقتصادی چین و خاورمیانه

مناسبات اقتصادی ایران و چین تحت تاثیر الگوی روابط اقتصادی این کشور با خاورمیانه بوده است. در عصر مائو، روابط اقتصادی چین و خاورمیانه دارای دو وجه عمده بود: تجارت سنتی و ارائه کمک های اقتصادی. پکن از هر دو شکل مرادده خود با منطقه به عنوان ابزاری سیاسی استفاده میکرد. تلاش پکن در این زمان عمدتاً به برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهای منطقه و جلب حمایت و همراهی آنها برای مقابله با ابرقدرتها معطوف شده بود. در این دوره، چین و خاورمیانه بیشتر تحت تاثیر انگیزه ها و ملاحظات سیاسی و استراتژیک رفتار می کردند به ویژه، کمک های اقتصادی چین بیشتر انگیزه ایدئولوژیک داشت و به منظور افزایش وجهه این کشور، گسترش سوسیالیسم و تقویت جنبش ها و جنگ های ضد امپریالیستی در نقاط مختلف دنیا صورت می گرفت (Sichor, 1985).

پس از ظهور اصلاح طلبان و به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ از اواخر دهه ۷۰ مناسبات اقتصادی چین با خاورمیانه به شکل های گوناگون تحت تاثیر قرار گرفت. ملاحظات و عوامل اقتصادی در اولویت قرار گرفته و اهمیت ملاحظات سیاسی و استراتژیک کاهش یافت. در همین راستا تغییرات ایجاد شده هم در بعد تجاری و هم در بعد کمک های چین به کشورهای جنوب، به ویژه خاورمیانه قابل توجه اند.

۱- مناسبات تجاری نوین

در مناسبات اقتصادی نوین چین با خاورمیانه، تجارت نقش برجسته ای ایفا کرده است. نخستین تغییر در مناسبات تجاری چین و خاورمیانه به شرکای تجاری این کشور مربوط می شود. در اواخر دهه ۷۰ میلادی، بازارهای صادراتی اصلی چین در خاورمیانه مصر و عراق و تا حدودی کویت و ایران بودند در حالی که بعد از سال ۱۹۸۱ و پس از آن که عربستان تحریم واردات کالاهای چینی را لغو کرد، صادرات چین به این کشور تا حد قابل توجه افزایش یافت و عربستان به یکی از مهم ترین شرکای تجاری چین در منطقه تبدیل شد. از اوایل دهه ۱۹۹۰، منطقه خلیج فارس به بازار اصلی و بلند مدت چین در خاورمیانه تبدیل شده است. دو بازار اصلی چین در منطقه نیز عربستان و امارات بوده اند. این دو کشور در اوایل دهه ۹۰ حدوداً ۵۰ درصد و در سال ۱۹۹۵، ۷۵ درصد از صادرات چین به خاورمیانه را جذب کرده اند (Shichor, 1999, pp. 181, 182).

در الگوی واردات چین از خاورمیانه نیز تغییری مشابه رخ داده است. در سال ۱۹۸۳، مصر، سوریه، عراق و ایران، عمده واردات چین از خاورمیانه را تامین می کردند. سهم کشورهای خلیج فارس در واردات چین از خاورمیانه از حدود ۵۶ درصد در سال ۱۹۸۴ به بیش از ۹۴

درصد در سال ۱۹۹۶ رسید (به علت افزایش واردات انرژی از منطقه) به نحوی که در دهه ۹۰، عربستان و عمان حدود ۵۰ درصد از کل واردات چین از خاورمیانه را تامین می‌کردند. بین سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۹۶، واردات چین از عربستان از ۲۸ میلیون دلار به ۸۴۰ میلیون دلار و واردات از عمان از دو میلیون دلار به ۸۲۸ میلیون دلار افزایش یافت (Ibid, p. 182). البته بیشتر این واردات را نفت خام تشکیل می‌داد.

دومین تحول در مناسبات تجاری چین با خاورمیانه به ابعاد مناسبات مزبور مربوط می‌شود. در سال ۱۹۹۶ حجم تجارت چین با خاورمیانه به ۶/۵۴۶ میلیارد دلار رسید که در مقایسه با سال ۱۹۷۸، ۱۲ برابر افزایش را نشان می‌دهد. ارزش صادرات چین به منطقه در حدود ۳/۴۸۴ میلیارد دلار (۱۰ برابر بیشتر از ۱۹۷۸) و ارزش واردات آن ۳/۰۶۲ میلیارد دلار (۱۵ برابر بیشتر از ۱۹۷۸) بود. این آمار نشان می‌دهد که به طور نسبی صادرات چین به منطقه بیشتر از وارداتش بوده است. در سال‌های ۱۹۸۲، ۱۹۸۳، چین بیشترین صادرات را به منطقه داشت که علت آن افزایش فروش تسلیحات به ایران و عراق (زمان جنگ) بود. در نتیجه پیشی گرفتن صادرات چین به منطقه، مازاد تجاری قابل توجهی نصیب چین شد. این مازاد که بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۸ (زمان جنگ ایران و عراق) به ۱۵ میلیارد دلار رسیده بود پس از برقراری آتش‌بس کاهش یافت. مازاد تجاری چین با خاورمیانه در سال ۱۹۹۴ به ۱/۵۶۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۵۵ به ۲۴۷ میلیون دلار کاهش یافت. بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۶، صادرات چین به خاورمیانه ۲/۴ برابر افزایش یافت. این در حالی است که واردات آن (عمدتاً نفت) در این سال‌ها ۶/۴ برابر افزایش را نشان می‌دهد (Ibid. p.184). از آنجا که چشم‌انداز فروش تسلیحات چین به منطقه در سطح وسیع کاهش یافته و واردات نفت آن در حال افزایش می‌باشد، لذا این روند تداوم یافته و کسری تجاری در روابط چین با خاورمیانه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

سومین تحول در مناسبات تجاری چین با خاورمیانه، تغییر ترکیب تجارت این کشور با منطقه می‌باشد. صادرات سنتی چین به خاورمیانه شامل اقلامی نظیر مواد غذایی، سبزیجات و میوه، احشام، ادوات کشاورزی، آهن و فولاد، کالاهای اولیه، ماشین‌آلات، کالاهای برقی و مکانیکی، وسایل حمل و نقل، مواد شیمیایی و پوشاک می‌شد. واردات سنتی نیز اقلامی مثل کودهای خام و شیمیایی، الیاف نساجی، فلزات غیر آهنی و مقادیر کمی نفت و فرآورده‌های نفتی را دربرمی‌گرفت. در عصر پس از مائو، بخش عمده‌ای از تجارت سنتی چین با خاورمیانه حفظ شد. با وجود این، تجارت مزبور از نظر کمی و کیفی متحول شده است. اولاً، سهم ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای افزایش و سهم کالاهای صنعتی سبک و محصولات

کشاورزی در صادرات چین کاهش یافت. ثانیاً، به صادرات جدید اقلامی مثل تسلیحات و به واردات نوین مقادیر زیادی نفت اضافه شده است.

قابل ذکر است که در دوران مائو، چین از صدور تسلیحات به عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع سیاسی - استراتژیک استفاده می کرد. اما رهبری جدید چین صدور تسلیحات را به عنوان یک مراد تجاری مدنظر قرار داد. در دهه ۱۹۸۰ تحولات سیاسی و خشونت مستمر در خاورمیانه فرصتی بی نظیر برای فروش تسلیحات چین به منطقه ایجاد کرد. در نتیجه، در دهه ۱۹۸۰ خاورمیانه به بازار اصلی تسلیحات چین تبدیل شد، به نحوی که ۹۰ درصد از صادرات نظامی چین به این منطقه صورت می گرفت (Bin Huwaidin, op.cit, pp. 114-118). فروش تسلیحات (به ویژه به ایران و عراق) علاوه بر این که در نوسازی دفاعی چین نقشی مهم داشت، باعث افزایش چشمگیر حجم صادرات این کشور نیز شد و مازاد تجاری قابل توجه را برای آن به ارمغان آورد. البته پس از پایان یافتن جنگ ایران و عراق، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، و نیز گرایش کشورهای منطقه به تهیه تسلیحات مورد نیاز از ایالات متحده و تا حدودی روسیه، تقاضا برای تسلیحات چینی کاهش یافته است.

برعکس صادرات اسلحه واردات نفت چین از خاورمیانه مدام در حال افزایش بوده است. در نتیجه رشد اقتصادی خیره کننده چین (۸ تا ۹ درصد سالیانه به نرخ ثابت) و افزایش شدید تقاضا برای منابع انرژی، برای نخستین بار در سال ۱۹۹۳، چین به وارد کننده محض نفت تبدیل شد. در سال ۲۰۰۴ چین ژاپن را پشت سر گذاشت و پس از ایالات متحده دومین واردکننده نفت در جهان شد (Sokolsky, 2003, p. 132). سهم خاورمیانه (به ویژه منطقه خلیج فارس) در تامین نفت چین به طور مدام در حال افزایش بوده است به نحوی که در سال ۱۹۹۶ به ۵۳/۵ درصد، در سال ۲۰۰۰ به ۷۷ درصد و در ۲۰۰۵ به ۹۲ درصد رسید. پیش بینی می شود که نیاز چین به واردات نفت به هفت میلیون بشکه در سال ۲۰۱۵ و ۱۴ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۵ برسد که منطقه خلیج فارس بیش از ۹۰ درصد مورد نیاز چین را تامین خواهد کرد (Bin Huwaidin, op.cit. p.131).

با توجه به اهمیت نفت خلیج فارس برای تداوم رشد و توسعه اقتصادی، چین روابط بلند مدتی را با کشورهای منطقه برقرار کرده است. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۵، چین برای سه برابر کردن واردات نفت خود از ایران که در آن زمان ۶۰ هزار بشکه در روز بود با این کشور به توافق رسید (Dillon, 2004, p.51). چین با عمان و عربستان نیز قراردادهای مشابهی را امضاء کرده است. در حال حاضر، حدود ۲۰ درصد از نفت مورد نیاز چین را عربستان تامین می کند. در دهه ۱۹۹۰، سه کشور عمان، یمن و ایران حدود ۹۷ درصد از نفت وارداتی چین از خاورمیانه را تامین می کردند. سهم عمان در سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در حدود ۶۲ تا ۶۸

درصد بود ولی در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ به ۴۴ تا ۴۷ درصد کاهش یافت. برعکس، سهم یمن از ۲۵ درصد در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به ۳۰ تا ۳۱ درصد در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۶، صادرات نفت ایران به چین در مقایسه با سال ۱۹۹۵، ۲/۵ برابر افزایش یافت و این کشور را با سهم ۱۹ درصدی به سومین عرضه‌کننده نفت به چین تبدیل کرد (Shichor, *op.cit.*, p.188).

علاقه چین در منطقه خلیج فارس صرفاً به خرید نفت خام محدود نمی‌شود. چین به جلب همکاری کشورهای منطقه در عملیات مشترک اکتشاف و استحصال نفت و توسعه میادین نفتی نیز علاقه‌مند می‌باشد. بخش نفت چین به سرمایه‌گذاری برای افزایش قابلیت پالایش و توسعه عملیات‌های اکتشاف و تولید نیاز دارد. از اینرو، چین توجه زیادی به تشویق دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی کشورهای منطقه برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز این کشور مبذول داشته است. به عنوان مثال، در سال‌های ۱۹۹۵، ایران در بخش پالایش چین حدود ۴۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد (Dillon, *op.cit.*, p.52).

اهمیت حیاتی منطقه خلیج فارس برای چین رفتار سیاست خارجی و بسیاری از تصمیمات این کشور در قبال منطقه را تحت تاثیر قرار داده است. به ویژه، «عنصر نفت» در تعیین خط‌مشی‌ها و جهت‌گیری‌های پکن بسیار موثر بوده است. تداوم همکاری‌های سیاسی و نظامی ایران و چین (علیرغم مخالفت‌های ایالات متحده) نشان می‌دهد که پکن مسئله ثبات منطقه و امنیت انرژی در خلیج فارس را جزئی مهم از تفکر استراتژیک و امنیت چین می‌داند.

۲- ابعاد نوین روابط اقتصادی چین و خاورمیانه

در نتیجه خط‌مشی‌های عمل‌گرایانه دنگ شیائوپینگ، از اواخر دهه ۱۹۷۰ میزان کمک‌های اقتصادی چین به کشورهای خاورمیانه تا حد زیادی کاهش یافت و در شکل، محتوا و نحوه ارائه کمک‌های محدود ارائه شده نیز تغییراتی داده شد. چین به جای کمک‌های نقدی این کار را در قالب اجرای «طرح‌های مشترک» انجام می‌دهد. همچنین کمک‌ها را به سمتی سوق داده است که متضمن سود مادی متقابل باشد. مطابق اظهارات رهبران چین، تغییرات یاد شده بر اساس مقتضیات همکاری‌های جنوب-جنوب صورت گرفته است، زیرا اگر کمک‌ها مربوط به تحویل مقداری کمک مالی باشد، آینده‌ای نخواهد داشت، در حالی که اگر بر «کمک متقابل» تمرکز یابد، از دورنمایی وسیع برخوردار خواهد شد و موجبات تقویت بنیه اقتصادی و رشد و توسعه جهان سوم را فراهم خواهد ساخت (امیدوارنیا، ۱۳۶۹، ص ۷۶).

مقامات پکن به عنوان مکملی برای برنامه کمک‌های اقتصادی، از اواخر دهه ۷۰، فعالیت‌های اقتصادی جدید را در سطح بین‌المللی تحت عنوان صدور نیروی کار و ارائه

خدمات پیمان کاری و مشاوره ای به اجرا گذاشتند که کاملاً با انگیزه ها و ملاحظات اقتصادی محض صورت می گرفت. مقصد اصلی این فعالیت اقتصادی جدید منطقه خاورمیانه بود و منافع زیادی را نصیب چینی ها کرد. تا اواسط دهه ۱۹۸۰ بیش از ۸۳ درصد از صدور نیروی کار و حدود ۵۸ درصد از قراردادهای ساختمانی چین در خاورمیانه متمرکز شده بود (Shichor, op.cit, p.192).

یک بعد دیگر از فعالیت های اقتصادی نوین چین در خاورمیانه و خلیج فارس، دریافت وام و سرمایه گذاری متقابل می باشد. چین در دهه های ۸۰ و ۹۰ از برخی از کشورهای ثروتمند منطقه وام دریافت کرده است. به عنوان مثال، کویت در دو دهه یاد شده و اسرائیل در دهه ۹۰ به ترتیب ۶۰۰ و ۹۲/۵۳ میلیون دلار وام در اختیار پکن قرار دادند (Ibid, p.194). همچنین دولت چین سعی کرده است همکاری کشورهای منطقه را برای اجرای پروژه های اقتصادی مشترک و نیز سرمایه گذاری های مشترک جلب نماید. البته خاورمیانه در مقایسه با سایر مناطق دنیا نقش فرعی در این حوزه اقتصادی ایفا می کند. با این حال، برخی از سرمایه گذاری های مشترک (به ویژه در بخش نفت و انرژی) اثرات و نتایجی مهم در پی داشته اند. از آنجا که پالایشگاه های چین قابلیت پالایش نفت خام سنگین خاورمیانه را ندارند، از اینرو، دولت چین سعی کرده است برای افزایش قابلیت پالایش آنها مشارکت کشورهایی مثل ایران، عربستان و امارات را برای سرمایه گذاری مشترک در این حوزه ها جلب نماید.

سیر روابط اقتصادی چین با جمهوری اسلامی ایران

حجم و ارزش کلی تجارت بین دو کشور در سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سیر صعودی داشت. به عنوان مثال، در طی سال های ۷۸-۱۹۷۴ ارزش کل تجارت چین با ایران به ترتیب ۵۱/۳۶، ۸۵/۸۰، ۹۳/۳۳، ۱۰۰/۵۸ و ۱۱۸/۴۲ میلیون دلار بود. در سال ۱۹۷۹ و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی این میزان به ۶۷/۸۹ میلیون دلار کاهش یافت (به جدول شماره ۱ رجوع شود). در این زمان روابط تجاری دو کشور تحت تاثیر تحولات سیاسی در ایران بود. بلافاصله بعد از انتخاب مهندس بازرگان به نخست وزیری، سفیر چین در تهران با وی ملاقات کرد و دو طرف تمایل خود را برای گسترش مناسبات دو جانبه ابراز داشتند. همچنین در سال ۱۹۷۹، وزیر بازرگانی دولت موقت از پکن دیدار کرد و دو کشور یادداشت تفاهمی را امضا کردند (Marschall, 2003, p.11).

در گسترش روابط ایران و چین در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، علاوه بر سیاست اصلاحات و نوسازی دولت دنگ شیائوپینگ و خط مشی های نوین پکن در خاورمیانه، انگیزه ها و اهداف سیاست جمهوری اسلامی ایران نیز نقش داشتند. با وجود حاکمیت

گرایش‌های آرمان‌گرایانه و تندرو در صحنه سیاست ایران، در حالی که جهت‌گیری‌ها و خط مشی‌های ایران در قبال بسیاری از کشورها (از قبیل ابرقدرت‌ها، کشورهای منطقه خلیج فارس، فلسطین و اسرائیل، و غیره) سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تحت تاثیر آموزه‌های ایدئولوژیک و افکار آرمان‌گرایانه قرار داشت، در برخورد با برخی از کشورها و مسائل سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه صورت می‌گرفت (Bin- Huwaidin, op.159).

روابط ایران و چین، به ویژه همکاری‌های نظامی دو کشور در دوران جنگ تحمیلی نیز بر اصول عمل‌گرایی مبتنی بود. در گرایش تهران به پکن دو عامل مهم نقش داشتند: عامل اول ضرورت تامین نیازهای دفاعی و احتیاجات جنگی بود. به همین دلیل، همکاری‌های نظامی هسته اصلی روابط دو کشور در دهه ۸۰ را تشکیل می‌داد. عامل دوم، نوع روابط ایران با دو ابرقدرت ایالات متحده و شوروی بود که تهران را به سمت یک «قدرت سوم» سوق می‌داد. در نیمه دوم دهه ۸۰ و نیز دهه ۹۰، الزامات بازسازی اقتصادی و نوسازی دفاعی و نیز مقابله با تحریم‌ها و فشارهای واشنگتن، زمینه گسترش روابط دو کشور را فراهم آوردند.

بلافاصله پس از سال ۱۹۷۹، سیر صعودی مراودات تجاری دو کشور آغاز شد. در سال ۱۹۸۰، ارزش تجارت چین با ایران به ۱۷۹ میلیون دلار افزایش یافت. این رقم در سال‌های ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ به ترتیب به ۱۶۸/۵۵، ۲۰۰، ۲۸۳/۳۷ و ۲۱۷ میلیون دلار رسید (به جدول ۲ رجوع شود). در سال ۱۹۸۲، دکتر ولایتی، وزیر خارجه وقت ایران به پکن سفر کرد و در نوامبر ۱۹۸۳ نیز همتای چینی او از تهران دیدار کرد. این دو ملاقات نقش زیادی در توسعه همکاری‌های سیاسی و اقتصادی دو کشور داشت. در خلال سفر وزیر خارجه چین به ایران (۱۳۶۳)، طرفین درباره تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی و تجاری به توافق رسیدند و اولین نشست مشترک در سطح وزرا در سال ۱۳۶۴ در تهران برگزار شد که در آن حجم مبادلات تجاری بر مبنای تهاتری ۴۰۰ میلیون دلار تعیین گردید.

در ژوئن ۱۹۸۵ (تیر ۶۴) هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس ایران، از چین دیدار کرد. در این دیدار، نخست وزیر سابق چین، اظهار داشت که دوستی و همکاری ایران و چین برپایه استقلال و مخالفت دو کشور با سلطه طلبی بنا نهاده شده است (نشریه پیام دریا، مرداد ۱۳۷۵، ص ۹). چنین اظهاراتی نشانه‌ای از تمایل پکن نسبت به عدم گرایش به ابرقدرت‌ها، به ویژه شوروی بود که در چارچوب «سیاست خارجی مستقل» چین در این زمان مطرح می‌شد. سپس در سال ۱۳۶۵، سطح کمیسیون مشترک از وزیر به معاون نخست وزیر ارتقا یافت و در چهارمین کمیسیون مشترک، حجم مبادلات تجاری ۶۰۰ میلیون دلار تعیین گردید. در پنجمین کمیسیون مشترک، سیستم مبادلات تجاری از تهاتری به نقدی تغییر یافت (Bin Huwaidin, op.cit, p.163).

در اگوست ۱۹۸۶، غلامرضا آقازاده، وزیر نفت سابق ایران از پکن دیدار کرد تا حمایت چین را از طرح تثبیت قیمت‌ها و تعیین سقف تولید در اوپک جلب نماید. سال بعد، قرارداد نفتی ایران و چین نهایی شد و طی آن مقرر شد در ۱۲ ماه آینده ایران یک میلیون تن نفت خام به چین بفروشد (Calabrese. 1991, p.146). همچنین همکاری دو کشور در زمینه اکتشاف نفت مورد بحث و مذاکره قرار گرفت. در سال‌های ۱۹۸۵، ۱۹۸۶، ۱۹۸۷، ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ ارزش تجارت چین و ایران به ترتیب به ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۳۵ و ۷۴ (در هر دو سال آخر) میلیون دلار رسید. کاهش چشمگیر واردات و صادرات دو کشور در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ به دلیل پایان یافتن جنگ ایران و عراق و کاهش صدور تسلیحات چین به ایران می‌باشد. همچنین با دقت در جدول شماره ۲ در می‌یابیم که در طول دهه ۱۹۸۰، اختلاف تراز تجاری دو کشور بالا و به شدت به ضرر ایران بود. در طول این دهه فقط در سال ۱۹۸۲، واردات چین از ایران بیشتر از صادرات آن کشور (۱۵۵/۵ میلیون دلار واردات در مقابل ۴۴/۵ میلیون دلار صادرات) بود و بقیه سال‌ها چین صادرات به مراتب بیشتری به ایران داشت.

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، چین از این اقدام استقبال کرد. بلافاصله، معاون وزیر خارجه چین از تهران دیدار کرد و ضمن حمایت از این تصمیم تهران، بر تمایل و آمادگی چین برای مشارکت در بازسازی اقتصادی ایران را اعلام کرد. (FBIS - CHI- 88-158, 16 August 1988, p. 18) در ماه مه ۱۹۸۸ (اردیبهشت ۱۳۶۸)، آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، به چین سفر کرد این نخستین سفر یک رئیس‌دولت ایران از زمان پیروزی انقلاب اسلامی به چین بود. آیت‌الله خامنه‌ای طی دیدار خود با رئیس‌جمهور چین اظهار داشت که ایران در تلاش‌ها و اقدامات بازسازی کشور پس از جنگ به دنبال همکاری با کشورهایی است که ایرانیان در طول جنگ خاطرات ناخوشایندی از آنها در ذهن ندارند. او اضافه کرد که، به همین دلیل ما دوستی و همکاری با چین را برگزیده ایم و آماده تقویت همکاری‌های دو کشور هستیم (FBIS - CHI- 89-089, 10 May 1989, pp. 8-10). آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار خود با دنگ شیائوپینگ نیز به او اطمینان داد که ایران همچنان به اصل نه شرقی و نه غربی در سیاست خارجی خود پایبند است و این اصل یکی از اصول بنیادین انقلاب اسلامی به شمار می‌رود (FBIS - CHI- 89-090, 11 May 1989, p. 10)

این اظهارات اطمینان بخش آیت‌الله خامنه‌ای به دنبال نگرانی چینی‌ها از گرایش تهران به مسکو پس از سفر ادوارد شوارد نازه (وزیر خارجه سابق شوروی) به ایران صورت می‌گرفت. در طول دیدار آیت‌الله خامنه‌ای از چین، طرفین بر ضرورت توسعه روابط اقتصادی، تجاری، تکنولوژیک و فرهنگی دو کشور تاکید کردند. به هر حال اظهارات روسای جمهور دو کشور نشان می‌دهد که ایران در چارچوب سیاست عدم تعهد، اصل نه شرقی - نه غربی و چین نیز به

دلیل تمایل به بی‌طرف ماندن ایران در روابط با ابرقدرت‌ها و به ویژه عدم گرایش به سمت مسکو، و در راستای سیاست خارجی مستقل خود به گسترش و تعمیق روابط با همدیگر مبادرت ورزیده بودند. در این میان، سیاست‌های ایالات متحده در تهدید و اعمال تحریم علیه ایران، نقش شتاب‌دهنده داشت.

فراتر از این انگیزه‌ها و ملاحظات استراتژیک و سیاسی، عامل اصلی در گسترش روابط دو کشور انگیزه‌ها و منافع اقتصادی بود. چین در راستای پیشبرد برنامه نوسازی (اقتصادی و نظامی) دولت دنگ شیائوپینگ و کسب ارز مورد نیاز، و ایران بنا به الزامات اقتصادی (مقابله با تحریم‌های ایالات متحده و غرب، تامین نیازهای اقتصادی و نیازهای بازسازی پس از جنگ)، به برقراری و گسترش روابط مبادرت ورزیدند. طبیعی بود که با وجود چنین انگیزه‌های قوی، عمل‌گرایی در روابط دو کشور، مسائل ایدئولوژیک و اختلافات عقیدتی را تحت‌الشعاع قرار دهد. به همین دلیل، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، تهران در مقابل اقدامات خشن چین و سرکوب مسلمانان استان مسلمان‌نشین «سین کیانگ» سکوت اختیار کرد (Dillon, op.cit, p.52). یا پس از حادثه میدان تیان آن من که به سرکوب شدید دانشجویان و مردم چین منجر شد و موجی از محکومیت‌های بین‌المللی را برانگیخت، علی‌اکبر ولایتی طی سفر خود به پکن در نهم اکتبر ۱۹۸۹، طی اظهاراتی اعلام کرد که کشورش «موضع قاطع چین در قبال تظاهر کنندگان را درک می‌کند» و از اقدام چین برای اعاده نظم و ثبات پشتیبانی می‌کند (FBIS - CHI- 89-194, 10 October 1989, pp. 14-17).

به‌طور کلی، حجم کل تجارت چین در دهه ۱۹۸۰ به ۱/۶۲۷ میلیارد دلار رسید که در مقایسه با ۶۲۷ میلیون دلار در دهه ۱۹۷۰ افزایش چشمگیر را نشان می‌دهد (به جدول ۲ نگاه کنید). این مطلب حاکی از آن است که با وجود جنگ طولانی مدت ایران و عراق، روابط تجاری ایران و پکن همچنان به رشد خود ادامه داد. در طول دهه ۸۰، چین انواع گوناگونی از کالاهای تولیدی و مواد خام، از قبیل ماشین‌آلات، ابزار صنعتی، مفتول‌های فولادی، الیاف و منسوجات، مواد شیمیایی، آلومینیوم، ابزار ماهیگیری و کشتی به ایران صادر کرده و در مقابل، عمدتاً نفت خام از ایران وارد کرده است. همچنین در طول دهه ۸۰، چین با ایران در احداث نیروگاه‌های آبی و برقی، سدسازی، ارتقای تاسیسات فرودگاهی، اجرای حفاری‌های دریایی، احداث کارخانجات ابریشم بافی، صنایع سبک و تولید ابزار ماهیگیری و زمینه‌های دیگر صنعتی، کشاورزی، علمی و تکنولوژیک مشارکت و همکاری داشت (Petroleum Newsletter (Iran), vol 56 March/ April 1990, pp. 12-13). بین سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۹ چین قراردادهایی را با ایران برای اجرای ۱۹ پروژه اقتصادی، جمعاً به ارزش ۶۶/۷۴ میلیون دلار امضاء کرد (FBIS - CHI- 89-226, 27 November 1989, p. 11).

همانطوری که پیش از این گفته شد، هسته اصلی همکاری ها و مراودات دو کشور در دهه ۱۹۸۰ را همکاری های نظامی و صدور تسلیحات چین به ایران تشکیل می داد. در شرایطی که ایران تحت فشار و تحریم های ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی قرار داشت، و از سوی دیگر، شوروی نیز در همکاری های نظامی با ایران با اکراه رفتار می کرد و پایین بودن قیمت و سهل الوصول بودن تسلیحات چین تهران را به سمت پکن سوق داد. در طول دهه ۱۹۸۰، چین در مجموع بیش از پنج میلیارد دلار اسلحه به ایران و عراق فروخت. فقط در سال ۱۹۸۲، ایران قراردادی را برای خرید تانک و اسلحه به ارزش ۱/۳ میلیارد دلار با چین منعقد کرد (Dillon, op.cit, p.51). بین سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳، ارزش خریدهای نظامی ایران از چین، ۱/۲۰۰ میلیون دلار بود. بین سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ نیز ارزش خرید نظامی ایران از چین، به ۲/۶۰۰ میلیون دلار بالغ می شد (به جدول ۳ رجوع شود). بدین ترتیب، در دهه ۱۹۸۰، دو کشور ایران و عراق به بزرگترین مشتریان تسلیحات چین در دنیا تبدیل شدند.

روابط اقتصادی ایران و چین در دهه ۹۰

در دهه ۱۹۹۰، مهم ترین تحولی که در روابط اقتصادی ایران و چین اتفاق افتاد، افزایش واردات نفت ایران توسط چین بود در ادامه روند گسترش روابط اقتصادی ایران و چین، ششمین کمیسیون مشترک اقتصادی و تجاری دو کشور در سال ۱۹۹۱ در پکن تشکیل شد، قرارداد تجاری جدیدی میان طرفین به امضاء رسید و موافقت گردید صدور نفت به چین به میزان سالانه تا یک میلیون تن افزایش داده شود (Middle East Economic Survey, 15 May 1989, p.A7).

تاملی در میزان واردات و صادرات ایران و چین در سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ نشان می دهد که به طور کلی، صادرات چین به ایران در همه سال ها بیش از وارداتش بوده ولی گاهی این شکاف به صورت قابل توجهی افزایش یافته است. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۱ در حالی که صادرات چین به ایران ۲۹۳ میلیون دلار می رسید، واردات این کشور از ایران فقط ۲۱ میلیون دلار بود (به جدول شماره ۲ رجوع شود) به هر حال در مجموع، حجم تجارت دو کشور از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ سیر صعودی داشته است. در حالی که در سال های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹، کل صادرات و واردات چین به ایران به ۷۴ میلیون دلار بالغ می شود، این میزان در سال ۱۹۹۰ به ۳۳۵ میلیون دلار، در سال ۱۹۹۲ به ۴۳۷ میلیون دلار، در سال ۱۹۹۳ به ۷۱۳ میلیون دلار و در سال ۱۹۹۶ به ۷۸۵ میلیون دلار افزایش یافت (به جدول شماره ۲ رجوع شود).

مطالب فوق الذکر نشان دهنده افزایش اهمیت روابط دو کشور می باشد. اگر چه پس از فروپاشی شوروی و نظام دو قطبی ملاحظاتی و دلایل استراتژیک در روابط دو کشور به علت

(رفع تهدید شوروی و جایگزین شدن تهدیدات ناشی از یک جانبه‌گرایی ایالات متحده) تغییر کرد ولی ملاحظات و عوامل اقتصادی همچنان پابرجا بود و با افزایش اتکای چین به منابع انرژی خلیج فارس اهمیت بیشتر نیز یافت.

در دیدگاه چین، ایران به عنوان عرضه‌کننده بالقوه انرژی، بازاری جذاب و بزرگ برای کالاهای تجاری چین، عرصه‌ای بالقوه برای مشارکت شرکت‌های چینی در روند بازسازی کشور و یک مشتری بالقوه برای تسلیحات و تکنولوژی نظامی اهمیت دارد. چینی‌ها از یک سو خاطراتی خوش از فروش تسلیحات خود به ایران در دهه ۸۰ در ذهن خود داشتند و از سوی دیگر دغدغه نیاز روز افزونشان به نفت، ثبات خلیج فارس و یک جانبه‌گرایی ایالات متحده، ذهن‌شان را بر می‌آشفته. در این میان، ایران می‌توانست به آنها در رفع این نگرانی‌ها و تامین منافع‌شان در خلیج فارس کمک کند. به‌ویژه آنکه اعمال تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق باعث شد تا چین یکی از دو مشتری اصلی تسلیحات خود را از دست بدهد. از این رو، چین توجه خود را به ایران، به عنوان شریکی بالقوه در منطقه خلیج فارس معطوف ساخت.

در این زمان، چین نیز از نظر ایران، به ویژه از نظر واقع‌گرایان و سیاستمداران عمل‌گرایی که قدرت را در تهران به دست گرفته بودند، اهمیت زیادی داشت. ایران از یک سو، با چالش‌های دوران بازسازی و انبوه مشکلات ناشی از جنگ دست به گریبان بود که اتخاذ سیاست‌های اقتصادی (گسترش تجارت، جذب سرمایه‌گذاری خارجی جهت بازسازی زیربنای اقتصادی و حتی سیاست خارجی تنش‌زدایی) را ضروری می‌ساخت و از سوی دیگر، با تهدیدات منطقه‌ای و نیز چالش‌های ناشی از دکترین نظم نوین جهانی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده مواجه بود که ضرورت نوسازی و تقویت بنیه دفاعی کشور و یافتن قدرت‌هایی حامی را ایجاب می‌کرد. چین تا حدودی گزینه‌ای مناسب برای دریافت تسلیحات و نوسازی دفاعی، مقصدی جذاب برای صدور نفت، و شریکی برای همکاری در زمینه‌های کشاورزی، صنعتی، اقتصادی و تکنولوژیک محسوب می‌شد.

حکومت‌های تهران و پکن با آگاهی از دلایل و ملاحظات یاد شده، در دهه ۹۰ نیز به توسعه و تعمیق مناسبات دو جانبه اهتمام ورزیدند. در جولای ۱۹۹۱، «لی پنگ» نخست‌وزیر وقت چین از ایران دیدار کرد. لی پنگ در دیدار خود با رئیس‌جمهور وقت ایران، هاشمی رفسنجانی، اظهار داشت:

«ما طرفدار دنیای تحت سیطره آمریکا یا هر گروه اقلیت دیگر و حامی برقراری نظامی نوین در روابط بین‌المللی توسط آمریکا نیستیم. در این هدف ما با ایران توافق داریم» - (FBIS - NES- 91-131, 9July 1999:66)

این گفته شاید پاسخی مناسب به سخنان هاشمی در ملاقات معاون نخست وزیر چین در پکن در دو سال قبل از آن بوده باشد در هفتم مارس ۱۹۸۹، هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت ایران طی ملاقات با معاون نخست وزیر چین به او اطمینان داده بود که تصمیم ایران به گسترش روابط با چین نتیجه یک بررسی و تأمل دقیق می باشد و روابط دوستانه دو کشور از اهمیت استراتژیک بلند مدت برخوردار است (FBIS - CHI- 89-044, 8March 1989, p. 3).

در طول سفر لی پنگ، دو کشور در زمینه گسترش همکاری‌های نظامی و اقتصادی موافقت‌نامه‌هایی را امضاء کردند. در نوامبر ۱۹۹۱، رئیس جمهور چین «یانگ شانگ کن» از تهران دیدار کرد. در سپتامبر ۱۹۹۲ (شهریور ۱۳۷۱)، هاشمی رفسنجانی برای دومین بار به پکن سفر کرد. گفته می‌شود در خلال این دیدار دو کشور قراردادی برای احداث دو نیروگاه هسته‌ای ۳۰۰ مگاواتی در ایران به وسیله چین، امضاء کردند (Ibid, p.4).

در حوزه اقتصاد روابط دو کشور تا حدود زیادی گسترش یافت. برای پیشبرد روابط چندین موافقت‌نامه همکاری‌های اقتصادی به امضای مقامات چین و ایران رسید که شامل پروژه‌ها و اقدامات گوناگون نظیر پروژه‌های راه سازی، سدسازی، نیروگاه‌های کوچک آبی، احداث کارخانه‌های کربنات سدیم، پودر ملامین، روی، مس، فروکرم، سیمان، زمین شناسی، آموزش نیروی انسانی، و غیره می‌شد. در نیمه اول دهه ۹۰ عمده اقلام وارداتی ایران از چین شامل ماشین ابزار، مواد شیمیایی، ابزار صنعتی، وسایل ورزشی، منسوجات، لوازم التحریر، لوازم برقی، قفل و یراق، کشتی‌های ماهیگیری، دانه‌های روغنی، گوشت و نیز تجهیزات کارخانه‌های صنعتی و نیروگاه‌های کوچک آبی بود. چین نیز از ایران نفت خام، فولاد، سنگ‌های معدنی نظیر سنگ آهن، چدن، کرومیت و نیز خشکبار و اتوبوس و مینی بوس وارد کرد («نگاهی به روابط فرهنگی، اقتصادی و تجاری جمهوری اسلامی ایران با چین»، پیشین، ص ۹۲).

در سال ۱۹۹۳ (تیر ۱۳۷۲) هفتمین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی و تجاری دو کشور تشکیل شد. در پایان اجلاس نیز یک یادداشت تفاهم میان دو کشور که برنامه همکاری‌های ذکر شده را مشخص کرد به امضاء رسید. در این اجلاس، طرفین راه‌ها و زمینه‌هایی جدید را به منظور ارتقای بیشتر سطح همکاری‌های دوجانبه مورد بررسی قرار داده و علاوه بر موارد موافقت‌نامه‌های قبلی همکاری‌های علمی و تکنولوژیک و ارتباطاتی؛ و نیز همکاری در زمینه انتقال تجارب تعاونی‌ها، همکاری در ساخت نیروگاه‌های آبی، پرورش و تکثیر میگو، صنایع کوچک روستایی، اکتشاف و استخراج معادن، احداث کارخانه‌های سیمان، طرح مترو و صنایع فلزات نیز مورد توجه قرار گرفت (دفتری، ۱۳۷۴، ص ۱۹۵).

در سال ۱۹۹۴، حسن حبیبی، معاون اول وقت ریاست جمهوری، به چین سفر کرد. در این سفر، طرفین با فروش ۳۰ هزار بشکه نفت در روز از جانب ایران و سرمایه گذاری ایران در

پالایشگاه‌های چین موافقت کردند (Dillon, *op.cit*, p.52). در سال ۱۹۹۵، هشتمین اجلاس کمیسیون مشترک دو کشور در پکن تشکیل شد و ایران موافقت خود را با افزایش حجم فروش نفت خام به چین تا ۶۰ هزار بشکه در روز اعلام کرد (Kumaraswamy, *op.cit*, p.110). همچنین ایران موافقت کرد که در حدود ۲۵ میلیون دلار در صنایع پالایش نفت چین سرمایه‌گذاری کند و از این طریق زمینه را برای افزایش صادرات نفت به چین فراهم کند. در اجلاس کمیسیون هشتم، دو کشور قراردادهایی را به ارزش دو میلیارد دلار امضاء کردند که شامل یک قرارداد ۵۸۶ میلیون دلاری برای ساخت مترو تهران، قراردادی ۴۲۵ میلیون دلاری برای فروش نفت خام و سرمایه‌گذاری در بخش پالایش، قرارداد ۱۲۰ میلیون دلاری برای سرمایه‌گذاری در تولید سیمان، شیشه و مس، قرارداد ۲۶۴ میلیون دلاری برای ساخت نیروگاه هیدروالکتریک در ایران، قرارداد ۱۰۰ میلیون دلاری برای ساخت کشتی، و در نهایت قرارداد ۲۶۹ میلیون دلاری برای ساخت یک مجتمع فولاد می‌شد (Middle East Economic Survey, vol. 38, No.36, 5 June 1995).

در خلال برگزاری نهمین کمیسیون اقتصادی دو کشور در تهران در ماه مه ۱۹۹۷، معاون نخست‌وزیر چین، پروتکلی را با مقامات تهران برای افزایش واردات نفت از ایران از ۷۰ هزار بشکه در روز به ۱۰۰ هزار بشکه در روز امضاء کرد و مقرر شد تا سال ۱۹۹۹ این میزان به ۲۰۰ هزار بشکه در روز برسد. همچنین دو کشور در زمینه تکمیل یک کارخانه سیمان در ایران با ظرفیت ۷۰۰ تن، انتقال تکنولوژی ارتباطات ماهواره‌ای به ایران، افزایش مبادلات تجاری، سرمایه‌گذاری‌های مشترک و اجرای چندین پروژه مشترک دیگر، قراردادهایی را امضاء کردند. همچنین، ایران و چین برای همکاری در زمینه انتقال نفت آسیای مرکزی نیز تمایل خود را اعلام کرده‌اند (Bin- Huwaidin, *op.cit*, p. 172). بدین ترتیب، در دهه ۹۰، مبادلات و همکاری ایران و چین در حوزه انرژی و به‌ویژه صدور نفت به چین، سیر صعودی داشته و اهمیت بیشتر یافته است.

نتیجه

بازتاب و پیامدهای تغییر الگوی روابط اقتصادی چین با خاورمیانه و اتخاذ خط مشی‌های واقع‌گرایانه و محاسبه‌گرایانه (Rational) توسط دولت دنگ شیائوپینگ را در ۳/۵ دهه روابط اقتصادی ایران و چین می‌توان مشاهده کرد. قبل از دهه ۱۹۷۰، به دلیل شرایط ناشی از جنگ سرد و فرار گرفتن ایران و چین در دو بلوک مخالف، روابط اقتصادی دو کشور به شدت تحت تاثیر مسائل سیاسی و ایدئولوژیک قرار داشت. هنوز عمل‌گرایی، محاسبه‌گری، مبادله، سود و عقلانیت اقتصادی به نیروی محرکه مناسبات دو کشور تبدیل نشده بود.

پس از گرایش سیاست خارجی چین به عمل‌گرایی و اعتدال (از اوایل دهه ۱۹۷۰) و به ویژه با قدرت یافتن دنگ شیائوپینگ و سایر سیاستمداران عمل‌گرا در صحنه سیاسی چین، روابط اقتصادی چین با خاورمیانه و از جمله ایران رونق یافت. برنامه‌های نوسازی و توسعه‌ای که دولتمردان تهران و پکن تعقیب می‌کردند و منافع اقتصادی مشترک، دو کشور را به هم نزدیک ساخت. دقیقاً از همین زمان شاهد گسترش تجارت بین ایران و چین هستیم. در این مبادلات، کالاهای صنعتی ۷۰ درصد و کالاهای سنتی ۳۰ درصد سهم داشتند (طارم‌سری، ۱۳۶۴، ص ۲۰۸).

ایران نه تنها هیچ‌گاه دریافت‌کننده کمک‌های اقتصادی چین نبوده است بلکه به دلیل منابع درآمدی نفت و گاز و پتانسیل‌های اقتصادی قوی، جذابیت ویژه برای چین داشت. به طوری که در دوران پس از انقلاب اسلامی ایران مبادلات و روابط تجاری ایران و چین در دهه ۸۰ نقشی زیاد در افزایش مازاد تجاری چین داشت. در این دوره، ایران به بزرگ‌ترین مشتری تسلیحات چین در دنیا تبدیل شده بود. بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۸، مازاد تجاری چین در مبادلاتش با خاورمیانه به حدود ۱۵ میلیارد دلار رسید (Shichor, *op.cit.*, p.182). از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ که خلیج‌فارس به بازار اصلی و کانون فعالیت‌های اقتصادی چین تبدیل شد جایگاه ایران نیز در اقتصاد چین تقویت شده و بازار ایران برای انواع محصولات چینی جذابیت یافت (Ibid., p. 184).

قابل ذکر است که اهمیت یافتن نقش فروش تسلیحات در اقتصاد چین از زمانی آغاز شد که این کشور دیدگاه سنتی خود مبنی بر استفاده از انتقال تسلیحات به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و ایدئولوژیک را کنار گذاشته و صدور تسلیحات را به عنوان تجارتی قانونی و مشروع برای کسب سود مدنظر قرار داد. بر مبنای این چارچوب فکری جدید، چین در دوران جنگ ایران و عراق به این دو کشور در مجموع بیش از ۵ میلیارد دلار اسلحه فروخت.

به دنبال شتاب یافتن روند رشد و توسعه اقتصادی از اواخر دهه ۱۹۸۰، واردات نفت خام چین از ایران سیر صعودی داشته است. در طول دهه ۹۰ فروش نفت ایران به چین از ۲۰ هزار بشکه در روز سال ۱۹۸۲ به ۲۰۰ هزار بشکه در سال ۱۹۹۹ رسید. در نتیجه، ایران با برخوردار شدن از سهم ۱۹ درصدی از واردات نفت چین از منطقه، به سومین کشور تامین‌کننده نفت این کشور تبدیل شد. در اواخر دهه ۹۰، سه کشور ایران، عمان و یمن حدود ۹۷ درصد از نفت وارداتی چین از خاورمیانه را تامین کردند.

سهم ایران در فعالیت‌های اقتصادی جدید چین در خاورمیانه قابل توجه بوده است. شاید در هیچ کشور خاورمیانه به اندازه ایران، چین فعالیت‌ها و اقدامات اقتصادی چند بعدی و

پیچیده خود را به نمایش نگذاشته است. این کشور علاوه بر صدور طیف متنوعی از کالاها و محصولات ساده و پیچیده به ایران و همکاری‌های وسیع نظامی، در صدها پروژه اقتصادی متنوع (از پرورش میگو و احداث مترو گرفته تا احداث کارخانه سیمان و نیروگاه‌های آبی و برقی و پروژه‌های صنعت نفت) نیز سرمایه‌گذاری کرده است. بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۶، ارزش پروژه‌های مهندسی چین در ایران در حدود ۱/۰۸۸ میلیون دلار و ارزش خدمات نیروی کار آن در حدود ۱۴۸ میلیون دلار بود. (در طول دهه‌های ۸۰ و ۹۰ چینی‌ها تلاش کرده‌اند ضمن سرمایه‌گذاری در بخش نفت (اکتشاف، تولید، انتقال، احداث خط لوله و غیره)، ایران را نیز به سرمایه‌گذاری در بخش نفت کشورشان (به‌ویژه در بخش پالایش) ترغیب کنند و در این راستا تا حدود زیادی نیز موفق بوده‌اند. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، ایران در مجموع ۲۱ مورد سرمایه‌گذاری به ارزش ۴/۳۳ میلیون دلار در چین داشته است (Ibid., pp. 192, 195).

لازم به ذکر است که فعالیت‌های اقتصادی متنوع چین در خاورمیانه و ایران مکمل همدیگر بوده و غالباً با هم ترکیب می‌شوند. چین طی یک سری قراردادهای دوجانبه که در اواسط سال ۱۹۹۵ با ایران امضاء کرد متعهد شد در پروژه‌های متعدد از قبیل احداث کارخانه سیمان، تاسیسات و نیروگاه‌های برق و ایستگاه مترو تهران کلاً ۸۵۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کند و در مقابل صدور نفت ایران به چین افزایش یابد. به عنوان بخشی از این پروژه‌ها، شرکت‌های چینی پس از رقابتی سخت با شرکت‌های آلمانی، ایتالیایی، کره‌ای و روسی توانستند قراردادی را به ارزش ۵۷۳ میلیون دلار برای تکمیل متروی تهران امضاء کنند. این‌گونه فعالیت‌ها نمایانگر روابط اقتصادی چند بعدی و جدید چین و ایران می‌باشد (Shichor, op.cit. p.198) که حاکی از گسترش روابط دوجانبه به علت اتخاذ خط مشی‌های واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه توسط دولت مردان دو کشور بوده است.

جدول ۱

ارزش تجارت چین با ایران، ۱۹۷۹-۱۹۶۵ (بر حسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	کل
۱۹۶۵	۷/۷۱	۲/۱۶	۹/۸۷
۱۹۶۶	۱۰/۴۵	۱/۴۴	۱۱/۸۹
۱۹۶۷	۴/۷	۳/۳۳	۷/۴۰
۱۹۶۸	۱/۶۲	۱/۳	۲/۶۵
۱۹۶۹	۲/۱۵	۰/۸۹	۳/۴
۱۹۷۰	۱/۶۹	۴/۹۵	۶/۶۴
۱۹۷۱	۳/۴۱	۲/۵۷	۵/۹۸

۳۵/۳۴	۲۱/۲۸	۱۴/۶	۱۹۷۲
۶۲/۴	۳۹/۵۸	۲۲/۴۶	۱۹۷۳
۵۱/۳۶	۳/۸۴	۴۷/۵۲	۱۹۷۴
۸۵/۸۰	۳۲/۷۱	۵۳/۹	۱۹۷۵
۹۳/۳۳	۳۹/۶۰	۵۳/۸۳	۱۹۷۶
۱۰۰/۵۸	۴۸/۴	۵۲/۵۴	۱۹۷۷
۱۱۸/۴۲	۵۳/۴۵	۶۴/۹۷	۱۹۷۸
۶۷/۸۹	۳۱/۳۹	۳۶/۵۰	۱۹۷۹

منبع: صندوق بین المللی پول (سال ۲۰۰۱)

جدول ۲

ارزش تجارت چین با ایران، ۱۹۸۰-۱۹۹۹ (بر حسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	کل
۱۹۸۰	۱۲۰/۵۶	۵۸/۵۵	۱۷۹/۱۱
۱۹۸۱	۱۴۹/۳۹	۱۹/۱۶	۱۶۸/۵۵
۱۹۸۲	۴۴/۵۶	۱۵۵/۵۱	۲۰۰/۷
۱۹۸۳	۲۰۵/۵۶	۷۷/۸۱	۲۸۳/۳۷
۱۹۸۴	۱۶۷	۵۰	۲۱۷
۱۹۸۵	۹۸	۶	۱۰۴
۱۹۸۶	۱۳۰	-	۱۳۰
۱۹۸۷	۱۲۵	۱۰	۱۳۵
۱۹۸۸	۱۶۶	۹	۷۴
۱۹۸۹	۶۸	۶	۷۴
۱۹۹۰	۲۹۲	۴۳	۳۳۵
۱۹۹۱	۲۹۳	۲۱	۳۱۴
۱۹۹۲	۳۶۶	۱۰۱	۴۳۷
۱۹۹۳	۴۰۳	۳۱۰	۷۱۳
۱۹۹۴	۲۶۶	۱۸۲	۴۴۸
۱۹۹۵	۲۷۸	۲۲۷	۵۰۵
۱۹۹۶	۳۹۹	۳۸۶	۷۸۵

منبع: صندوق بین المللی پول (سال ۲۰۰۱)

جدول ۳

مشتریان اصلی تسلیحات چین، ۱۹۸۶-۱۹۸۲ (میلیون دلار آمریکا)

رتبه	ارزش	کشور
۱	۳۳۰۰	عراق
۲	۱۲۰۰	ایران
۳	۶۲۵	مصر
۴	۳۲۰	لیبی

جدول ۴

مشتریان اصلی تسلیحات چین، ۱۹۹۱-۱۹۸۷ (میلیون دلار آمریکا)

رتبه	ارزش	کشور
۱	۳۰۰۰	عربستان
۲	۲۶۰۰	ایران
۳	۱۷۰۰	عراق
۴	۶۰۰	پاکستان

منبع: ACDA (۱۹۸۷)

منابع و مآخذ:

الف - فارسی:

۱. امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۶۹) چین و خاورمیانه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. جکسون، رابرت (۱۳۸۳) درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، تهران: میزان.
۳. داربی شر، یان (۱۳۶۸) تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین: از مائو تا دنگ شیائوپینگ، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴. دفتری، مریم (بهار ۱۳۷۴) «تحلیلی بر روابط ایران و چین»، مجله سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱، صص ۲۰۰-۱۹۰.
۵. طارم سری، مسعود (۱۳۶۴) چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷-۱۳۲۸)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. لاردی، نیکولارس (۱۳۷۴) چین در اقتصاد جهانی، ترجمه غلامرضا آزاد و نقی نوری، تهران: کویر.
۷. معصومی فر، احمد (۱۳۸۴) الگوی توسعه اقتصادی چین، تهران: سروش.
۸. «نگاهی به روابط فرهنگی اقتصادی و تجاری جمهوری اسلامی ایران با چین» (مرداد ۱۳۷۵)، نشریه پیام دریا، شماره ۴۷.

ب - خارجی:

1. Barnett, Doak (1974) **China's Policy: Old Problems and New Challenges**, Washington: the Brooking Institute.
2. Bin- Huwaidin, Mohamed (2002) **China's Relations With Arabia and (Persian) Gulf**, London: Routhledge Curzon.
3. Calabrese, John (1991) **China's Changing Relations with the Middle East**, New York: Pinter.
4. Craig Harris, Lillian (1986) **China and the Third World**, London: Croom Helm.
5. Dillon, Michael (2004) **The Middle East and Russia**, London: Routledge Curzon.
6. Faust, John (1995) **China in World Politics** Boulder, Colorado: Lynne Rienner Publishers.
7. FBIS - CHI - 88 - 158 - 16 August 1988.
8. FBIS - CHI - 89 - 089 - 10 May 1989.
9. Frymond, Jacques (1974) **China's Foreign Policy**, Geneva: Graduate Institute of International Relations.
10. Hao, YuFan (1989) **The Chinese View of the World**, New York: Pantheon Books.
11. Marschall, Christin (2003) **Iran's Persian Gulf Policy**, London: Routhledge Curzon.
12. **Middle East Economic Survey**, vol. 32, no. 32. 15 May 1989.
13. Robinson, Thomas (1995) **Chinese Foreign Policy: Theory and Practice**, New York: Oxford University Press.
14. Schaller, Michael (2002) **The United States and China**, New York: Oxford University Press.
15. Sichor, Yitzhak (1985) **The Middle East in China's Foreign Policy**, London: Canbridge University Press.
16. Sokolsky, Richard (2003) **The United States and the Persian Gulf**, Washington: National Defence University Press.
17. Walts, Kenneth (1979) **Theory of International Politics**, MA: Addison-Wesley.
18. Wang, James (1999) **Contemporary Chinese Politics**, New Jersey: Prentice- Hall.
19. Yahuda, Michael (1983) **China's Foreign Policy after Mao**, London: McMillan Press.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"کاربرد آمار در علوم سیاسی و سیاستگذاری عمومی"، شماره ۳۲، سال ۷۳؛ "اقتصاد سیاسی کنترل خود به خودی جمعیت: رهیافتی نو"، شماره ۳۵، سال ۷۵؛ "رابطه لشگری کشوری در دوران بعد از حکومت‌های خودکامه در آسیای مرکزی"، شماره ۴۲، سال ۷۷؛ "یکپارچه شدن جهانی و توسعه اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه"، شماره ۵۷، سال ۸۱؛ "هژمونیسیم تجاری آمریکا: شرایط دوره پس از جنگ سرد"، شماره ۲، سال ۸۷.